

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

خاطرات و یادداشتهای
وولف

- یادداشتها و نامه‌های وولف / سوزان سلترز / مهدی غیرایی
- خاطرات ویرجینیا وولف / خجسته کیهان
- نامه‌ای درباره نویسنده گی / ویرجینیا وولف / سرورالسادات جواهریان

و نامه‌های ویرجینیا وولف



«از هر هر و وِر وِر تا ترانه»

(یادداشتهای روزانه ۴، ص ۴)

ویرجینیا وولف در سراسر زندگی تقریباً هر روز یادداشت نوشته و هزاران نامه نیز از او در دست است. نخستین یادداشت مفصل روزانه به ۱۸۹۷ برمی‌گردد که چهارده ساله بود و این یادداشتها تا زمان خودکشی‌اش در ۱۹۴۱ با فاصله‌هایی ادامه می‌یابد. نخستین نامه بازمانده از او متعلق به ۱۸۸۸ است و تا زمان مرگ این نامه نگاریها مرتب ادامه داشته و تا روزی شش نامه رسیده است. اکنون یادداشتها و نامه‌هایش در دوازده جلد منتشر شده و قسمت عمده‌ای از مجموعه آثارش را تشکیل می‌دهند. اینها را همچون کار نابغه‌ای گرامی داشته‌اند. کوئنتین بِل در دیباچه‌ای بر یادداشتهای سنجیده‌اش، آنها را «شاهکار» خوانده است و نقدنویسان هم یادداشتها و هم نامه‌ها را ستودنی یافته‌اند. با اینحال، به رغم همه تحسینها، گرایش عمومی چنین بود که یادداشتها و نامه‌ها را برای بهتر دریافتن نوشته‌های وولف، یا - در پی کشش به ظاهر بی‌نهایتش به محفل بلومزبری - خود وولف بکاوند. کمتر آنها را به خاطر خودشان خوانده‌اند.

خواندن یادداشتها و نامه‌ها همچون کار هنری مستقل و قایم به ذات پرسشهایی را بر می‌انگیزد. ربط اینها با نوشته‌های دیگر وولف - داستانش و نقد - چیست؟ چگونه باید یادداشتهای شخصی یا نامه‌ای را که برای گیرنده خاصی نوشته شده خواند؟ آیا نظرگاههایی را که

وولف در یادداشتهای بیان کرده باید هنگام خواندن داستانهایش مدنظر داشت؟ آیا امضای او پای نامه‌هایش یعنی اینکه حقیقی است؟ در اینجا این پرسشها و سئوالات دیگر را می‌کاوم و پیشنهاد می‌کنم که نظریه پست مدرن چارچوب ارزنده‌ای عرضه می‌دارد که به وسیله آن می‌توان گونه‌های ادبی را ارزیابی کرد. بویژه استدلال می‌کنم که تفسیرهای اخیر فمینیسم فرانسوی از ذهنیت انسان و نوشته‌هایش راه پویایی را به یادداشتهای و نامه‌ها می‌گشاید و تحقق آنها را در شکل تازه‌ای که وولف در سراسر دوره نویسنده‌اش در پی آن بوده می‌نمایاند.

«راهی نیست که بدانی چه چیز ویرجینیای پیر را جلب نمی‌کند»

(یادداشتهای روزانه ۲، ص ۱۱۷)

شایعات بلومزبری. جنون. گرایش به همجنس. خودکشی. مشکل نیست که ببینیم چرا جنبه‌های غیر عادی‌تر زندگی ویرجینیا وولف در یادداشتهای و نامه‌ها خوانندگان را فریب می‌دهد: با اینحال آنهایی که ویرجینیای واقعی را می‌جویند، دلسرد می‌شوند. بیشتر دوره‌های بیماریش حذف شده است، نه تفسیر؛ در یادداشتهای هیچ اشاره‌ای به خودکشی قریب الوقوعش نشده و فقط در واپسین نامه‌هایش به شوهر و خواهرش رد مبهمی از آن دیده می‌شود.^۱ از حوادث بزرگ روزگارش به طور گذرا بحث می‌کند؟ و بابت دوستی نزدیکش با وینا سکویل وست، باید به یادداشتهای او رجوع کنیم، نه روایت وولف.

البته به جبران اینها توصیفهای سرزنده‌ای از کسانی که وولف با آنها دیدار کرده و رخدادهایی که در آنها شرکت داشته وجود دارد. برای آن دسته از کسانی که در جستجوی تصویری از نویسنده‌اند، نگاهی اجمالی به روابطش و گهگاه بیان نظر گاهش نسبت به جنگ، فمینیسم، ازدواج و مذهب در آنها دیده می‌شود. اما بیشتر یادداشتهای و نامه‌ها به دغدغه‌های فکری دیگری اختصاص دارند. گزارشهای مفصلی از دقایق و جزئیات زندگی در آنها موج می‌زند. نقشه‌های او برای کار، افکارش راجع به کتابهایی که می‌خواند، و واکنشش در برابر نویسندگان دیگر فراوان است. از نگرانی مدام درباره چگونگی برخورد با آثارش خبردار می‌شویم و آشکارا این دو راهی لاینحل را می‌بینیم که از یک سو به معاشرت و انگیزه نیاز دارد و از سوی دیگر بابت تنهایی برای نوشتن له له می‌زند.

منتقدان بیشتر مایلند به مطالعات خود با نقل قولهای روشن‌تر چاشنی بزنند تا کار خود را بیشتر از جستجو کنندگان ویرجینیای واقعی پیش ببرند. اگر این نکته را به طور سنتی در نظر بگیریم، تبحر وولف که از یادداشتهای و نامه‌نگاریهایش سرریز می‌کند، از این احکام درباره نوشته‌های وولف پشتیبانی می‌کند و بر آن پرتو می‌افکند. بار دیگر همدردی کردن با اغوا آسان است. یادداشتهای بیشتر بی‌مانند از توسعه و روشهای وولف در مقام نویسنده به دست می‌دهند.

از نقشه برای رمانهای گوناگونش، افکارش هنگام اندیشیدن به آنها، مشکلات و درگیریهای تألیف و واکنش او وقتی کار به پایان می‌رسد خبردار می‌شویم. «گسست» الهام و «شکنجه» مرور و بازبینی را شرح می‌دهد. می‌توانیم جستجوی بی‌وقفه‌اش را برای «قرم جدید» در رمانهایش که در آنها «یک چیز باید به چیز دیگری راه بگشاید... و همه چیز، همه چیز را در بر بگیرد» (یادداشتهای روزانه، ۲، ص ۱۳) دنبال کنیم. گهگاه می‌توانیم تکوین حادثه‌ای را در رمان کشف کنیم. مثل صحنه «ماری که قورباغه‌ای را می‌خورد: نیمی از قورباغه در دهانش بود و نیمی بیرون» که در میان پرده وصف می‌شود.^۳

نایجل نیکلسن، گردآورنده نامه‌ها می‌گوید که اینها چیزی از وولف نویسنده برملا نمی‌کنند. او تفسیر وولف را از ژاک راورا در تأیید ادعایش نقل می‌کند: «درباره نوشته‌هایم سخت خود خواهم و عملاً به چیز دیگری فکر نمی‌کنم، بنابراین چه از راه فریب باشد و چه شرم یا حساسیت، هر چه انتخاب می‌کنی، هرگز حرفش را نزن.» (نامه‌ها ۳، ص ۱۳۰). اما ارزیابی نیکلسن بی‌پایه است و نامه‌ها اطلاعات ارزشمندی درباره نوشته‌های وولف به دست می‌دهند. وولف به برخی ملاحظات درباره کارش پاسخ می‌دهد و گهگاه موضوعی را که با آن دست به گریبان است وصف می‌کند یا به تفسیرهای رمانهایش می‌پردازد. به نویسندگان جوان نقد عرضه می‌کند و نظر گاهش را در ادبیات خلاصه می‌کند. آثار تخیلی خود را با نقدها قیاس می‌کند و اراده خود را برای «دگرگون کردن شکل رمان» به صورتی نو و فراگیر باز می‌نماید.

«اما حقیقت این است که - نه، فکر نمی‌کنم حقیقت را بدانم»

(یادداشتهای روزانه ۲، ص ۲۸۵)

به رغم تقسیم خوانش یادداشتهای نامه‌ها به این ترتیب، مدعای این فصل این است که چنین برداشتی مشکل آفرین است. اگر آن بخشهایی را که از نوشته‌ها و نظرگاه هنری وولف بحث می‌کند از آنها برگزینیم، ماهیتشان وارونه جلوه می‌کند و مسلماً دستاورد خود را از دست می‌دهند. همچنین در خوانشی که در صدد کشف ویرجینیای معتبر است، اشکالاتی به وجود می‌آید. یکی از اهداف وولف در نگهداری یادداشتهای زمینه‌ای برای تربیت هنرش بود. در ۱۹۱۸ وقتی تأثیر جنگ را بر خواربار توضیح می‌داد، نوشت: «این تلاشی است در سبک فشرده و تاریخی» (یادداشتهای روزانه ۱، ص ۱۰۰)؛ در اینجا گفت و گوهای ترمینی، آزمایشهای گهگاهی برای رمانها و یادداشتهایی برای سخنرانیهایش وجود دارد. به این ترتیب وولف پیش از آنکه دلبنسته «حقیقت» باشد، به نمایش و امکانات نوشتن توجه دارد. به همین ترتیب حافظه در صحت روایتهاش گره می‌افکند. در یکی از یادداشتهای اولیه‌اش نوشت: «یادآوری یک هفته به طول و تفصیل محال است و اگر بخوام وانمود کنم صحت دارد، باید اعتراف کنم که وظیفه‌ام

همین است.» (یادداشتهای روزانه ۱، ص ۸۲). به این ترتیب کوشش در دنبال کردن حقیقت نویسنده نیز با تناقضات مکرر عقیم می ماند.^۴ این گسستگیها و وارونگیها در نامه‌ها که گیرندگان معینی دارد تعدیل می شود. مثلاً وولف از ویرا بریتین بابت نوشتن زندگینامه دوستش وینیفرد هولبتی تعریف کرد، اما بعد نامه‌ای به اتل اسمیت نوشت و نه تنها خود کتاب، بلکه موضوع آن را نیز محکوم کرد. (نامه‌ها ۶، صص ۹ - ۳۷۸)؛ و پس از مرگ برادرش، تویی، تقریباً هر روزنامه‌ای به وایولت دیکنسن نوشت که در آنها بهبود او را جعل کرد تا بر دوره نقاهت دیکنسن بیفزاید. (نامه‌ها ۱، صص ۶۴ - ۲۴۷).

یادداشتهای و نامه‌ها چیزی بیش از گوشه چشمی به نظر گاه وولف درباره نویسنده‌گی و زندگی شخصی او به دست می دهند. اینها شامل بسیاری از عناصری هستند که در کار هنر می جوییم. در تعداد زیادی از نامه‌ها روایت، درام و حتی شعر وجود دارد و یادداشتهای از ثبت ملال آور حوادث روزمره غاری اند. وولف در یکی از یادداشتهایش به روشنی از ردیف کردن آنچه «خیلی یکنواخت» می داند سرباز می زند. (یادداشتهای روزانه ۴، صص ۱۴۸)؛ توصیفهایش غالباً نیرومند، هیجان‌انگیز

و هوشمندانه است، مثلاً وقتی مهمانی اتل اسمیت را وصف می کند، این طور می نویسد: «قضیه تابه‌ای که بد جوری جلتز ولز کند» (یادداشتهای روزانه ۳، ص ۶۵)، یا منشی‌شان، برنات مرفی را این طور وصف کرده: «یک زن دو رگه عنق، تخم جتنی آسمان جل، چیزی مثل آبگوشت ایرلندی» (یادداشتهای روزانه ۳، ص ۱۰). آگاهانه به این نکته فکر می کند که کیفیت نوشته‌هایش در اصوات گهگاهی نموده می شود. پس از وصف مری‌ها چینسن به عنوان کسی که [جنبه‌های] «غلط‌انداز غیر ملفوظ غالب زنهای جلف» را دارد، می نویسد: «بخشی از این ترکیب را به خاطر صدای «غ» نوشتم. (یادداشتهای روزانه ۲، ص ۲۸) و خود را بابت یک نظم درونی زشت ملامت کرد: «چقدر از آن جنگ جنگ بیزارم» (یادداشتهای روزانه ۵، ص ۳۰۶). در مکاتباتش صحبت‌هایی را که شنیده به عنوان گفت و گو به کار برده، درباره واکنش خیالی خواهرش ونسا سناریویی نوشته و حتی آن را به شکل روزنامه در آورده است.

گرایش سنتی در خوانش وولف بر آن بوده است که یادداشتهای و نامه‌ها را به یکدیگر ببیوندند. برای این کار دلایلی در دست است. وولف به اتل اسمیت نوشت: «منظورم این است که مثل سرسری نوشتن یادداشتهای روزانه، برای تو هم نامه می نویسم.» (نامه‌ها ۶، ص ۴۳۵) و گهگاه در یادداشتهای روزانه‌اش به کمبودی اشاره کرده و نوشته است: «همین سبب شده بعضی از چیزهایی را که باید اینجا می نوشتم بخشکاند.» همچنین نامه‌ها و یادداشتهای گاهی تکرار یا گسترش یکدیگرند. با اینحال دسته‌بندی آنها با یکدیگر نادیده گرفتن اختلاف بینشان است. در

حالی که یادداشتهای به قصد بازبینی خود و ولف نوشته می‌شد، نامه‌ها برای ارتباط گرفتن با دیگران بود. گهگاه یادداشتهای کوتاه است و گاهی بدل به سیاهه کتابهایی که خوانده و اشخاصی که دیده می‌شود، همچنین یادداشتهایی درباره پیشرفت کار، برنامه‌ها و حتی حسابهای مالی هست. نامه‌ها کارکرد دیگری دارند. ولف در نامه‌ای به وایولت دیکنسن پذیرفته است: «شاید این نامه‌های بسیار طولانی و مبهم، خودپسندانه، بد نوشته، آشفته و سرورانگیز اذیتت کند، چون بسکه تنها هستم. از حرف سرشارم، لازم است این جوشش را بر سر کسی خالی کنم.» (نامه‌ها ۱، ص ۳۰۸) و در نامه‌ای به برادرش تویی تأیید می‌کند: «حالا کسی را ندارم که با او بحث کنم و سخت نیازمند آنم. نیاز به گفت و گو سبب می‌شود نامه‌ها را برای گیرندگانش بفرستد. بنابراین بین نامه‌ای که برای دوستی مثل اتل اسمیت نوشته می‌شود با آن که به قصد تأمین مالی یا حل و فصل برنامه‌های کار روی کاغذ می‌آید تفاوت است. یک مورد مثال زدنی مکاتبه با خواهرش، ونسا بل است. و ولف نوشت: «همیشه یک چنته پر از دری وری برای تو در ذهن دارم» و در نامه‌ها به شور و شوق خواهرش به وفور پر و بال داده شده است. (نامه‌ها ۲، ص ۱۰۴). در نامه‌های و ولف به افراد با گذشت زمان تغییر لحن و محتوا دیده می‌شود.^۵ هر چند نشانه‌هایی در دست است که و ولف نامه‌هایش را مثل یادداشتهای آزادانه نوشته است، در مکاتبات پس از هر حرف زشتی بی‌درنگ عذرخواهی شده است. همچنین یادداشتهای و نامه‌ها گهگاه با یکدیگر مغایرت دارند، مثلاً آن طور که در یک رشته یادداشتهای توأم با افسردگی درباره مرور اتاق جیکوب و نامه‌های شاد و خوش بینانه همزمان با این یادداشتهای نوشته است.

در این دنیا چه چیز را بیش نامه - نامه‌های روزانه و نامه‌های مفصل دوست دارم؟ (نامه‌ها ۶، ص ۶۸)

و ولف در یکی از یادداشتهایش نوشت: «مرگ خیلی ملال آور است، چون در گور دیگر از نامه خبری نیست.» (یادداشتهای روزانه ۴، ص ۲۷۳). به این پرسش می‌رسیم که پس خود و ولف به این یادداشتهای و نامه‌ها چطور نگاه می‌کرده؟ به اتل اسمیت توصیه کرد: «هرگز از جلو صندوق پستی رد نشو، مگر اینکه نامه‌ای تویش بیندازی.» (نامه‌ها ۴، ص ۲۱۱). و به برادرزاده‌اش کوئتین بل اصرار کرده است: «لطفاً یک گزارش مفصل خالی از پنهانکاری از ماجراهای عاشقانه‌ات برایم بنویس... و گر نه ناچار می‌شوم خودم چیزی سر هم کنم.» (نامه‌ها ۵، ص ۳۷۳). همچنین و ولف از مکاتبات دیگران نیز لذت می‌برد. «نامه‌ها و خاطرات مایه خشنودی منند - چقدر بهتر از رمانها هستند!» به وایولت دیکنسن نوشت و به اتل اسمیت توصیه کرد نامه‌ها را در کتابش نقل کند، چون «همیشه انبانی پر از پیشنهاد دارند.» طعنه‌آمیز است که و ولف غالباً نفرتش را از نامه‌نویسی بیان کرده است. به وایولت دیکنسن گله کرده: «کاش

THE WAVES VIRGINIA WOOLF



سکول علم انسانی و مطالعات فرہنگی
پیش قدم علم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات
فرهنگی و اجتماعی

می‌دانستی برای من چه فلاکتی است که پشت میز بنشینم و نامه‌ای را شروع کنم.» (نامه‌ها ۱، ص ۲۹۸)، و به ساکن سیدنی ترنر اصرار کرد: «چقدر از نوشتن نامه متنفر و بیزارم.» (نامه‌ها ۳، ص ۵۱۵). در حالی که برخی از اعتراض‌هایش را باید اطوار دانست، ظاهراً مدرک در دست است که تعبیر او را خطاب به استیون اسپندر تأیید می‌کند: «گرفتن نامه را دوست دارم، اما از پاسخ دادن به آنها متنفرم.» (نامه‌ها ۵، ص ۳۱۴). قسمتی از بیزاری علنی‌اش از نامه‌نویسی ظاهراً از سرخوردگی‌اش در امکان ارتباط ناشی می‌شود. برای جرالد برنان نوشت: «به جای تقطیر چند نکته ساده، شیرین، عمیق و روشن که آدم مایل است در نامه‌ای به اسپانیا بنویسد، من این یادداشتهای کوتاه را مثل... شپش - غیر از شپش به چی می‌توانم فکر کنم - روی صفحه می‌تکنم»^۶. ساده‌سازی و «نقاب مناسب» را که نامه‌نگاری بنا‌گزیر فراهم می‌آورد به ژاک راورا نشان داده^۷ و به جای آن به پایان دادن به «همه زیاده‌گویی‌ها» تأکید ورزیده است. این موضوع در نامه‌هایی که ترجیح می‌داده منعکس شده است. به اتل اسمیت التماس کرده که «همه چیز» را در نامه‌هایش بنویسد. (نامه‌ها ۴، ص ۲۱۱) و از نامه «جذابش که به همه گوشه کناره‌ها سرک کشیده و پریده و لغزیده»^۸ ستایش کرده است. از هیو والپول خواسته «یک نامه از زندگی واقعی» برایش بنویسد و از مارگارت لوئین دیویس بابت «بسته‌ای... که یک دنیای کامل را در بر دارد» تشکر کرده است. (نامه‌ها ۶، ص ۳۰۵). نیروی بالقوه نامه‌ها در انتقال «زندگی واقعی» نکته‌ای است که به آن باز می‌گردم.

رشد طبیعی من (یادداشتهای روزانه، ص ۱۵۰)

در حالی که پاسخ به نامه‌ها غالباً وظیفه پر زحمتی بوده، وولف یادداشتهای را مجالی برای «فراخستگی» می‌دانست. (یادداشتهای روزانه ۵، ص ۸۰). به آنها مثل «محرم راز» نگاه می‌کرده و به آنها «رنج طولانی من و... یادداشت مدارا» (یادداشتهای روزانه ۱، ص ۲۹۶) و «صفحه پر صفا» (یادداشتهای روزانه ۲، ص ۲۰۸) نام داده است. اینها پادزهری است برای «خشکاندن» انتقاد (یادداشتهای روزانه ۴، ص ۷۰) و شور و شوق مرور «زمینه خاکی تری» از داستان است. (یادداشتهای روزانه ۲، ص ۱۹۵). اغلب آنها را برای «آرامش» خود و برای پر کردن زمانهای غریب نوشته است. پناهگاهی بوده که در آنجا می‌توانست از «بیقراری» رها شود و بدون «فکر کردن» سرسری بنویسد. گاهی آن را در زمانی که از کار دشواری «ر بوده» به عنوان «مداوا» به کار برده است. در آنها «فراز و نشیب» کارهایش را ثبت کرده و چشم براه نقدها شده است. (یادداشتهای روزانه ۵، ص ۱۶۱). همچنین ظاهراً وولف به یادداشتهایش به عنوان وسیله حفظ آنچه «به زودی برای همیشه از دست می‌رود» نگریسته است. (یادداشتهای روزانه ۴، ص ۹۴). غالباً خود را از بابت لغزش در نوشتن که نتیجه‌اش «اتلاف زندگی مثل شیر آبی باز مانده است»

سرزنش کرده است. وولف در یادداشتی مفصل در واکنشش به بازخوانی یادداشتهای خود نوشته است: «دوست دارم یادداشتهایم چطور باشد؟ گاهی دُرُشتیاف و با اینحال ببری از شلختگی، چنان پر انعطاف که همه چیز، چه با وقار، چه جزئی یا زیبا را که به ذهنم می‌رسد در بر بگیرد.» (یادداشتهای روزانه ۱، ص ۲۶۶). این تمایل با کشش او به سوی نامه‌ها که «دنیایی کامل را... می‌آفریند» مربوط می‌شود.

چه کسی همه این نوشته‌های سرسری را می‌خواند؟ (یادداشتهای روزانه ۵، ص ۲۶۹)

در این قسمت دوست دارم یادداشتهای و نامه‌ها را به عنوان کار هنری متمایز و بیشتری موازی با داستان و نقد ویرجینیا وولف بررسی کنم، نه چون ضمیمه آنها. اما در این برداشت با مشکلاتی رو به رو می‌شویم. نه یادداشتهای همگن نوشته‌های دیگرند و نه نامه‌ها. آن آلیویر بل یادداشتهای روزانه پنج جلدی او را از ۱۹۱۵ شروع و از این راه روزنگارهای موسع اولیه را استشنا می‌کند. تعدادی از یادداشتهای اولیه مفقود است و در بعدیها چیزهایی حذف شده^۹. هنگامی که به نامه‌ها رجوع می‌کنیم، این امر با مانع جدی‌تری رو به رو می‌شود، چون آنچه به جا مانده بستگی دارد به هوس گیرندگان یا فرزندانشان. یادداشتهای نه آن طور که در دفترهای یادداشت آمده، بلکه طبق ترتیب تاریخی منتشر شده‌اند. در انتشار مکاتبات هم همین موضوع بیشتر صادق است تا طبقه بندی برحسب موضوع یا گیرنده. برخی نامه‌ها و حتی یک صفحه از یادداشتهای در دست لئونارد وولف است، به این ترتیب موضوع تألیف پیچیده‌تر می‌شود. هم نامه‌ها و هم یادداشتهای به حاشیه‌نویسی مفصل احتیاج دارند تا اشارات مبهم یا هویت اشخاص مورد نظر روشن شود. وولف در حاشیه یادداشتهایش غالباً برای یادآوری خودش نکته کوتاهی نوشته تا فلان صحنه، شخص یا حادثه یادش بماند و اینها بدون تفسیر و پراستار مبهم می‌ماند. همین موضوع در مورد نامه‌ها هم مصداق دارد که در آنها به مواردی خصوصی که بین فرستنده و گیرنده مشخص است فقط اشاره‌ای می‌شود. همین ما را به موضوع حریم‌شکنی می‌کشاند. ما چه حتی داریم که نامه‌هایی را که خطاب به تادجر، کرسیتی و تودلبلینکز نوشته شده بخوانیم، وقتی که آشکارا به قصد بررسی ما نوشته نشده است؟ آیا اصلاً ما محقیم یادداشتهایی را که لزوماً خصوصی است بخوانیم؟

ظاهراً منطقی‌ترین استفاده‌ای که وولف درباره یادداشتهایش پیش‌بینی کرده، ثبت خاطرات اوست. همچنین خود را در نظر داشته که با خواندن آنها سرگرم شود. با اینحال شواهدی در دست است که یادداشتهای را با در نظر داشتن خواننده‌ای می‌نویسد. یک جا از خود پرسیده: «آیا حتی در اینجا برای خودم می‌نویسم؟» (یادداشتهای روزانه ۵، ص ۱۰۵) و مدخلی را با یادداشتی درباره مرگ رودیارد کیپلینگ و بیماری شاه جورج پنجم این طور گشوده است: «از احساس آنچه عموم

مردم انتظار دارند ناگزیریم.» (یادداشت‌های روزانه ۵، ص ۸). از این نکته گلیه کرده است که وقتی او و بسیاری از دوستان یادداشت روزانه می‌نویسند «به یکدیگر اعتماد نمی‌کنیم که کتاب‌ها مان را بخوانیم.» (یادداشت‌های روزانه ۱، ص ۹۵). همراه ساموئل کوتلیانسکی بخشی از یادداشت‌های خصوصی چخوف را ترجمه و منتشر کرد - تصمیمی که بابت آن او را به باد انتقاد گرفتند. یادداشت‌ها یکی از اشیای اندکی بود که از خانه‌اش که در لندن بمباران شد، سالم به در برد. (یادداشت‌های روزانه ۵، ص ۳۳۱) و با وسواس مدخلهایی را که در دفترچه اصلی نبود نسخه برداری کرد و به آن چسباند. با اینحال هر چند صریحاً گفت که قصد انتشار کامل آنها را ندارد، این نکته را در نظر گرفت که لئونارد می‌تواند از آنها «کتاب کوچکی» فراهم آورد، حال آنکه باید باقی آنها را بسوزاند. (یادداشت‌های روزانه ۳، ص ۶۷). پس از خواندن برخی یادداشت‌هایش نوشت: «اعتراف می‌کنم که سبک خشن و هر دمبیلی دارند و بیشتر وقتها نکات دستوری در آنها رعایت نشده و ندای اینکه برخی کلمات را می‌توان تغییر داد آزارم می‌دهد.» (یادداشت‌های روزانه ۱، ص ۲۶۶). این نظر نشان می‌دهد که مقاومت وولف در برابر انتشار همه یادداشت‌ها به این دلیل بوده که عقیده داشته آنها را هم باید با همان فشردگی و پیراستگی داستانها و نقدهایش می‌نوشت.

۲۰۶

یادداشت خودکشی وولف برای لئونارد شامل این دستور است: «لطفاً همه اوراقم را نابود کن.» (نامه‌ها ۶، ص ۴۸۷) و در نامه‌های دیگر هم مواردی دیده می‌شود که قصدش را از منع انتشارشان می‌نمایاند. وقتی وایولت دیکنسن دو جلد تایپ شده صحافی شده از مکاتبات اولیه را نشان داد، وولف التماس کنان خواست: «تنها چیزی که می‌خواهم، این است که اجازه ندهی کسی دیگری آن نامه‌ها را بخواند.» (نامه‌ها ۱، ص ۳۶۶) «و دست به دست نچرخانی» (نامه‌ها ۳، ص ۳۶۸). به همین ترتیب به اتل اسمیت خبر داده است که ترجیح می‌دهد نامه‌هایش را به کسی نشان ندهد یا از آن چیزی نقل نکند، چون تصور نمی‌کند چندان خوب نوشته شده باشند. اما شواهدی نیز در دست است که نظر گاهی مخالف این دارد. وولف در انتشار نامه‌های دورا کرینگتن پس از مرگش اصرار ورزید و پس از مرگ برادرزاده‌اش جولی ین از مکاتبات او یک جلد کتاب تدوین کرد: «به نظرم هیچ چیز خیلی خصوصی نیست.» (نامه‌ها ۶، ص ۲۴۵). زندگینامه راجر فرای را [که خود نوشته است] «ملغمه‌ای از همه نامه‌هایش» می‌داند و تنها شک و شبهه‌اش درباره چنین روشی ظاهراً بیم اوست از اینکه «جز پنج - شش تن از هوادارانش... نظر کسی را جلب نکند.» (نامه‌ها ۶، ص ۳۸۱). بنا به درخواست مارگارت لوتلین دیویس مقدمه‌ای بر کتابی نوشت که شامل نامه‌های خصوصی بود، بی‌آنکه بداند نویسندگان می‌خواستند «چاپ شود» یا نه. وولف می‌پذیرد که یکی از «روگردانیهایش نفرت از جلوه‌گری شخصی» بوده است (نامه‌ها

۵، ص ۸۹) و وقتی فهمید که ژیزل فرویند عکاس قصد دارد عکسهایی را که با اکراه به او داده بود، به شرطی که خصوصی بماند، در نمایشگاهی به نمایش بگذارد به خشم آمد. حساسیتش در این نکته شاید عدم تمایلش را نشان بدهد که نمی‌خواسته مکاتبات دست‌کم در زمان حیاتش منتشر شوند، فرضی که با نوشته‌اش به اتل اسمیت اعتبار می‌یابد: «بگذار نامه بماند تا وقتی هر دو مان مردیم... و تصمیم‌گیری را به نسل بعدی واگذار کن که چیزی از آنها بماند یا سوزانده شود.»^{۱۱}

بنابراین شواهدی در دست است که نشان می‌دهد وولف از انتشار یادداشتها و نامه‌هایش در زمان حیات روگردان بود، چون متن آنها را چندان پخته و صیقل خورده نمی‌دید و چون نسبت به خودنمایی حساسیت داشت. اما موضوع انتشار آنها پس از مرگش هنوز قطعیت ندارد. انتشار یادداشتها و نامه‌ها وولف را شاید براساس فمینیسم او تأیید کنیم. همچنان که رساله‌هایی چون *اتاقی از آن خود روشن می‌کنند*، وولف از نیاز به سرمشق زنانه کاملاً آگاه بود. مثلاً اتل اسمیت را تشویق کرد که زندگینامه خود را بنویسد، چون «تا اینجا زندگینامه زن‌ها نوشته نشده است.» (نامه‌ها ۶، ص ۴۳۵). انتشار یادداشت‌های روزانه کاترین فیسفیلد نیز پشتیبانی محفل او را برمی‌انگیزد. وولف در مروری بر آثار منسفیلد کمی پس از مرگ او، درباره یادداشتها می‌نویسد: «چیزی بیش از این گسسته و بیش از این خصوصی نیست.» با اینحال وولف از انتشار آن دفاع کرد، چون بر این نکته که چگونه باید به انتشار یادداشتها و نامه‌هایش بنگریم پرتو می‌افکند. «او نویسنده است؛ نویسنده‌ای مادرزاد. هر چه احساس می‌کند و می‌شنود و می‌بیند، پراکنده و مجزا نیست؛ مثل نوشتارش به هم مربوط است.»

چقدر مشکل است که آدم خودش را در یک ویرجینیا جمع کند (نامه‌ها ۴، ص ۳۹۷)

نظریه پست مدرن چارچوب اقناع‌کننده‌ای به دست می‌دهد که می‌توان با آن یادداشتها و نامه‌های وولف را خواند. این نظریه به ما آموخته است که درباره «من» طور دیگری فکر کنیم که دیگر نمی‌توان آن را به هیچ معنای سراسری به شخصی که حرف می‌زند یا می‌نویسد نسبت داد. بنابراین نمی‌توان با یادداشتها و نامه‌ها همچون جلوه خویشتنی همبسته برخورد کرد و به جای آن باید از ساختار زبانی آن بحث کنیم که فقط رابطه ظریفی با فرآورنده آن دارد. خود وولف می‌دانست که «خویشتن» ایستا نیست، بلکه چند وجهی، پویا و مدام در حال تغییر است. در یادداشت‌هایش نوشت: «ما گسسته‌ایم و تکه تکه، نه آن طور که می‌گویند کلی بی‌غش، یکپارچه و منسجم.» وصف جولیا کریسته و الاز «سوژه در روند» - سوژه‌ای که بی‌نهایت در روند شدن است، حال آنکه تابع وضعیتهای زبانی است - الگوی مفیدی به دست می‌دهد. در پرتو این منظر هر تلاشی برای دنبال کردن حقیقت درباره نویسنده یا نظرگاه او مشکوک است. نظریه پست مدرن

به جای آن تشویقمان می‌کند که به «من» چنان علاقه‌مند شویم که متن ترسیم می‌کند و نامه‌ها و یادداشتهای وولف را به جستجوی او برای یافتن فرم تازه‌ای «مرتبط با... ابعاد آدمیزاد» (یادداشتهای روزانه ۴، ص ۳۴۷) وصل کنیم.

همچنین نظریه پست مدرن به ما می‌آموزد که طور دیگری به نوشتار فکر کنیم. فهم مکانیسمهای زبان تصمیم‌گیری درباره قصد و حقیقت را بغرنج می‌کند و فرو ریختن اعتقاد ما به شفافیت زبان اجباراً به این شناخت می‌انجامد که آنچه در نوشتار نهفته است امکانات دیگری است که لزوماً هر تلاشی را برای تثبیت یا توضیح متن در هم می‌ریزد. به این ترتیب اشتغال خاطر سنتی با نویسنده و نظرگاههایش جای خود را به درگیریهای گوناگون با تأثیرات خود اثر می‌دهد.

در این قسمت می‌خواهم از طرز خوانشی از نامه‌ها و یادداشتهای وولف بحث کنم که آنها را چون نوشتار در نظر می‌گیرد. یادداشتهای بیان نکات ساده نیست، همان طور که نامه‌ها هم از گزارش سر راست و افشای بی غل و غش برخوردار نیست. اینها شامل همه جزئیاتی هستند که در هر نوشته می‌جوییم، از چرخش روایت، معرفی شخصیتها، وصف، مباحثه، طنز، درام و فرجام گرفته تا پیکربندی پیچیده زبانی نظیر استعاره و بازی، معنا شناختی. هیلن سو آنها را نوشتاری زنانه وصف کرده است که هر گونه قراردادهای دروغین در مورد چشم‌انداز، نظم، انسجام دانای کل و تلخیص قاطع آدمها و پیرنگ را طرد می‌کند. معتقدم که این الگو زمینه پرتوری به دست می‌دهد که از دریچه آن می‌توان به نامه‌ها و یادداشتهای نزدیک شد و دید که تا چه حد به فرم تازه‌ای که وولف بی‌وقفه در پی آن بود دست می‌یابد.

چه کشفی خواهد بود سیستمی که بسته نباشد! (یادداشتهای روزانه، ص ۱۲۷)

وولف در تمام دوره نویسندگی رؤیای فرم نو نوشتن را در سر داشت. درباره موجهات نوشت: «می‌خواهم در عمل همه چیز را در آن بیاورم.» (یادداشتهای روزانه ۳، ص ۲۱۰) یا «کلیتی به لحظه بدم؛ در بردارنده هر آنچه که هست.^{۱۲}» این خواست شامل نقدهایش هم می‌شود. این هدف را در نوشتن یادداشتهای روزانه این طور خلاصه کرد: «کل زندگی» (یادداشتهای روزانه ۴، ص ۱۳۴) و از اتل اسمیت خواست که «درباره همه چیز نامه بنویسد».^{۱۳} از ژاک راورا تمنا کرد که زندگینامه خود را «سبد کاغذ باطله، لوله فاضلاب، چاهک مستراح، صندوق خانه، دو لایچه و گنج و اتاق نشیمن، خواب و پذیرایی وجودت کن و درباره همه چیز بدون نظم و پروا بنویس.» (نامه‌ها ۳، ص ۱۴۵). با اینهمه وولف نویسنده‌ای آگاه‌تر از آن بود که بگذارد چنین آزادیهای بر کار منتشر شده خودش مسلط شود؛ حتی تجربی‌ترین رمانش را به میزان زیادی حک و اصلاح کرد تا اشکالاتی را که در ساختار توازن، لحن و کیفیت نثر می‌دید بر طرف کند. بنابراین

نوشته‌های صیقل نخورده یادداشتهای و نامه‌ها بیشتر به آنچه دلخواه وولف بود نزدیکند: «چیزی صریح‌تر و سبک‌تر و خودمانی‌تر و با اینحال جدی: بجای آنکه با خویشنداری کمتر؛ سیال‌تر و سبک‌تر.» (یادداشتهای روزانه ۵، ص ۲۹۸).

از نظر هلن سو نوشتار زنانه می‌کوشد از موضع استادانه مردانه که برای هدفهای خود دامنه بی‌انتهای امکانات را در اختیار می‌گیرد و از آن می‌کاهد دوری کند و به جای آن در جستجوی در آمیختن همه چیز باشد.^{۱۴} این نوشتاری است بیشتر درباره دیگران تا خود، و می‌کوشد از آن بیکر بندیهایی که از دیگران بهره می‌گیرد یا حذفشان می‌کند بپرهیزد و خود را وقف ثبت وفادارانه آنها کند. تأکید سو بر وفاداری به دیگران در یادداشتهای و نامه‌های وولف منعکس شده است. وولف به ویتا سکویل - وست اشاره کرده است: «می‌کوشم به چیزی درباره شیء پیش از آنکه ساخته شود برسم.» و تأکید کرده است که نویسنده باید با مهارت خود کلام را مهار کند و «با دستهای در هم تا شده بیرون بایستد، تا شیء خود را بنمایاند.» به وایولت دیکسن نوشت: «ذهنم... در آبی آسمان شناور است؛ جایی که کپه کپه ابر، شعاع‌های ملایم خورشید از طلای مذاب و توریهای حریر پریان هستند - چیزهایی که نمی‌توان از آنها چشم پوشید - چیزهایی که باید با مهربانی در آغوششان گرفت و در جیبی از واژه‌های ظریف رنگارنگ بیانشان کرد. جیبی که با یک اشاره سوزن می‌ترکد.^{۱۵} به همین ترتیب به نامه‌های د. ه. لارنس به سبب پافشاری در افزودن «فلسفه» اعتراض کرد: «هنر از هر موعظه، شیء فی‌نفسه، جمله به خودی خود زیبا خلاص شده است.» (یادداشتهای ۴، ص ۲۱۶).

یکی از پرسشهای یادداشتهای و تا حدی نامه‌ها ناشی از شرارتی است که در ترسیم دیگران نهفته است. وولف در تجسم نقاط ضعف اشخاصی که می‌شناخت راحت بود و توصیفهایش راه را برای خوانش جذاب هموار می‌کند. ناقدان معمولاً با اشاره به اینکه روایت‌های وولف واکنشی در برابر خودپسندی اشخاصی است آن را بیرحمانه می‌دانند، روایت‌هایی که عموماً در گزارشهای بعدی تعدیل یا وارونه می‌شوند. همچنین نظر به اینکه وولف نمی‌خواست یادداشتهای روزانه یا مکاتباتش را به طور کامل منتشر کند، می‌توان استدلال کرد که وصف‌هایش بیشتر حاصل ناکامی اوست، نه نابودی ناموجه دیگری. اگر از این زاویه بنگریم، بیان چیزهایی می‌شود که از لحاظ مرادفات اجتماعی مطرود است - چیزهایی که احساس می‌کنیم، اما حرفی از آن به میان نمی‌آوریم.

همچنین مهم است که بگوییم در یادداشتهای و مکاتبات با دیگری رفتاری متفاوت می‌شود. در عین اینکه نامه‌ها عموماً در ارائه اشخاصی که وولف می‌شناسد کمتر وحشگیری در کار می‌آورند، درجه بیشتری از فریب در آنها هست، چون «من» می‌کوشد خود شیرینی کند یا بر

واکنش مخاطب مسلط شود. از این لحاظ ممکن است استدلال کرد که یادداشتهای وولف، با وارستگی نسبی از تصویر خود در ملاء عام، چهره کامل تری درباره نوشتار فمینیستی به دست می دهد.

ماجراجویی و کشف و راه ندادن به هیچ ادا و اطوار خشک: انعطاف پذیر بودن و برهنه در برابر حقیقت (یادداشتهای روزانه ۴، ص ۲۵۲)

سو نظر می دهد که نخستین گام به سوی وجه زنانگی نوشتار کار سخت بر خویشتن است و یادداشتهای وولف همین روند را نشان می دهد. وولف در یادداشتهایش نوشت: «همیشه نگرش محتمل و تحمیلی را بتراش و آنچه را که در زیرش نهفته است پیدا کن.» (یادداشتهای روزانه ۵، ص ۲۰۵). جایی نظر داده است: «برای هنرمند بودن باید دست از مریم عذرا بودن کشید.» (یادداشتهای روزانه ۴، ص ۲۳۱) و از دست ناقدانی که احکامشان جلو پیشرفتنش را می گرفت به خشم می آمد: «کاش هرگز نیازی نباشد چیزی درباره خودم بخوانم، یا بهر حال تا پایان کار به خودم بیندیشم، بلکه با ثبات به هدفم بنگرم و فقط به فکر بیان آن باشم^{۱۶}». برای جان لیمن توضیح داده است که هدفش در موجهها «حذف... خودم» بوده است و در نامه ای به اتل اسمیت استدلال کرده است: «معتقدم ناآگاهی و گمنامی کامل تنها وضعیتی است... که در آن می توانم کار کنم.» پیشرفت وولف را از این لحاظ می توان در محور تدریجی «من» از داستانهایش، در رمانهای متأخرش، به نفع «مایی» متکثر و همه جانبه نشان داد: «من» طرد شده است: «ما» به جای آن نشسته است... و اجزایش... همه زندگی، همه هنر، همه سرگشتگی و آوارگی^{۱۷}».

اما نوشتار زنانه به معنای حذف یا نفی خویشتن نیست، چون فقط سلسله مراتب ویرانگر روابط بین سوژه و دیگری را وارونه می کند. به جای آن نوشتار زنانه تشخیص می دهد که حقیقت عام یا بی طرف وجود ندارد و چشم انداز هر کس لزوماً از صافی نیازها، آرزوها، خواستهها، پیشداوریها و ترسهایش می گذرد. این آگاهی به شکل یادداشتهای و نامهها بازتافته است، آنجا که ناظری منسجم و دانای کل غایب است. از نظر سو چنین موقعیتی بار سنگینی بر دوش نویسنده می گذارد که به شناخت خود برسد، نکته ای که وولف چنین بیان کرده: «نپندارم کلام دست دهد، مگر اینکه کما بیش یا به عرصه ناآگاهی بگذاری؛ و ناآگاهی فقط هنگامی فراهم می آید که در دهها آسیاب خرد و خمیرت کرده باشند.» (نامهها ۵، ص ۴۰۸). یادداشتهای او بویژه می توان کوششی برای آرام کردن و درک خویشتن دانست.

سرعتی که یادداشتهای و نامهها نوشته می شوند سو را به اصرار در این نکته برمی انگیزاند که نوشتار زنانه باید آزاد باشد. وولف شرح داد که یادداشتهای او «با سرعت چهار نعل، تندتر از هر

ماشین تحریری» نوشته است و «و اگر می‌ایستادم و فکر می‌کردم، هرگز نوشته نمی‌شد.» همین موضوع در مورد نامه‌هایش نیز صادق است. در پاسخ به پرسش کلایو بل دربارهٔ اینکه نامه‌هایش را دوست دارد، به او خبر داد: «خیال می‌کنی به رنج بیشتری از اینکه می‌کشم نیاز است.» و دلیل می‌آورد که «سبکت را به چهار نعل و ادار.» (نامه‌ها ۱، ص ۳۶۲). برای جوالد برنان نامه نوشتن را این طور وصف کرده: «مثل املت برگرداندن در تابه است... اگر تخم مرغها ولو شوند، دیگر چاره‌ای نیست.» (نامه‌ها ۳، ص ۸۰). برای اتل اسمیت اعتراف کرد: «خیال نمی‌کنم هرگز وقت چندانی صرف کرده باشم که کلمه‌ای در نوشتن نامه به تو در ذهنم شکل بگیرد.» و به پرنل استرانچی: «فقط اگر نخوانمشان، منظورم نامه‌هاست، می‌توانم بنویسم: همین که فکرش را بکنم ویران می‌شوم.» (نامه‌ها ۳، ص ۶۳). این نکته مباینیت چشمگیری با نوشته‌های منتشر شده‌اش دارد که دردآلود طرحش را بارها کشیده و بارها نوشته است. روی بعضی صحنه‌های سالها آن قدر دوباره کاری کرده که «کمتر سطری از متن اصلی باقی مانده است.» (یادداشتهای روزانه ۴، ص ۲۶۶) و بسیاری از جمله‌های راجر فرای را «ده - دوازده بار نوشته» است. یادداشتهای نامه‌هایش به رهایی از چنین «فشاری»^{۱۸} خوشامد گفته‌اند. به اتل اسمیت گفت که نمی‌تواند نامه‌ای را دوباره بنویسد، چون «بیات» می‌شود (نامه‌ها ۶، ص ۷۸) و بارها با «آسایش خیال» به یادداشتهایش رو آورده است، تا بتواند «جمله‌ای راحت در اینجا» بنویسد. (یادداشتهای روزانه ۵، ص ۱۹۰).

همچنین یادداشتهای و نامه‌های وولف نشان می‌دهد که چگونه ریتمها و سیلان خود نوشته را دنبال می‌کرده است. سو بحث می‌کند که زن نویسنده باید متوجه بازی نوشتن باشد و به طور فعال هزاران امکان آن را همکاسه کند. از نظر سو عقاید متکثر ناهمگن به این ترتیب قاعدهٔ منطق خطی، منظر عینی و فرمان معنای واحدی را که به خود ارجاع می‌دهد به چالش می‌طلبد. وولف همین موضع را پژواک داده است. «اکنون به نظرم می‌رسد که همهٔ کتابها در حلقه‌ای نامرئی از سانسور احاصه شده‌اند.» (یادداشتهای روزانه ۵، ص ۲۲۹).

و وقتی یادداشتهای را می‌خواند به خود هشدار داد: «نمی‌خواهم نقش سانسورچی را ایفا کنم.»^{۱۹}

نوشتار زنانه مستلزم تلاش مداوم است، زیرا نویسنده باید بکوشد و زبانش را از تغییر یا ویران کردن موضوع باز دارد. وولف در یادداشتهای نظر داده: «داستان دیدار از خانوادهٔ هاردی را در ذهن مرور می‌کردم و خواستم مرتبش کنم... اما حادثهٔ واقعی با آن فرق داشت.» (یادداشتهای روزانه ۳، ص ۱۰۲) و نوشتهٔ خود را این طور وصف کرد: «نوری را در اعماق دریا می‌بینی و دزدانه به آن نزدیک می‌شوی - چون جمله‌هایت فقط یک جور تقرب است، توری که روی

صدفی دریایی می اندازی که شاید ناپدید شود - و وقتی آن را به سطح آب می آوری دیگر شباهتی به آنچه در زیر دریا دیده ای نخواهد داشت.» همچنین نوشتار زنانه خطر را به جان خریدن است. وولف نظر داد: «تا حدی خودم را وا داشته ام که هر قالبی را بشکنم و فرم تازه ای برای هستی بجویم، یعنی بیان هر آنچه احساس می کنم و می اندیشم.» (یادداشتهای روزانه ۴، ص ۲۳۳). کلمه «هستی» بویژه در این نقل قول چشمگیر است و هم سرزندگی نوشتار زنانه را به ما یاد آوری می کند، هم درخواست وولف را برای فرم تازه.

یک جنبه مهم روایت سو از نوشتار زنانه تحریر چیزهایی است که در درون تاریخ و فرهنگ سرکوب شده است. سو اشاره می کند که «نوشتار مرده همامان را... زنده می کند.» و یادداشتهای وولف بویژه شامل تذکار کسانی است که از دست داده است. همچنین نوشتار زنانه ندا در دادن است از آنچه دردناک و تابوست. وولف در یادداشتهای و نامه هایش از کهنه بهداشتی، یائسگی، اسهال، همجنس طلبی و تجاوز می نویسد؛ از خوابی می گوید که در آن با شور و حرارت خواهرزاده اش را بوسیده و گفت و گوی توالی زنانه را نقل کرده است. در برداشتن آنچه دردناک است شاید خواننده را بیازارد. سو استعاره کافکا را نقل می کند که «کتاب باید چون تبر بر روی دریای یخ بسته درون ما فرود آید.» و این گفته با اندیشه وولف همساز است: «چطور می توان گفت و گو را چنان انباشته و تیز کرد که هر جمله چون زوبینی راه خود را باز کند و با تفاله های ته جان خواننده گلاویز شود؟» (نامه ها ۳، ص ۳۶).

با در نظر گرفتن وصفهای سو از نوشتار زنانه وولف بر نقش قاطعی که تن و ضمیر ناآگاه ایفا می کند مهر تأیید زده است. در یادداشتهایش آورده است: «وقتی می نویسی، ضمیر ناآگاه چه نقش عظیمی دارد.» (یادداشتهای روزانه ۴، ص ۱۸۶) و «آنچه را که در چشمانم اینهمه جاندار است - نه تنها در چشمانم، بلکه در نسجهای عصبی یا در غشاهای بادبزین وار تیره پشتم - چه کم می توانم با قلم زنده کنم. (یادداشتهای روزانه ۳، ص ۱۹۱). وولف «علایم» جسمی مختلف را در زمانهای گوناگونی که نوشته وصف کرده است و بویژه یادداشتهایش مدام با احساسات جسمی در آمیخته است. حتی نوک شکسته قلمی می توانست مانع روند نوشتن شود و وولف سرسختانه با ماشین تحریر مخالفت می کرد.

سو اشاره می کند که نوشتار اگر قرار است جان بگیرد از جانب خواننده به تلقی موافقی نسبت به زنانگی نیاز دارد و یادداشتهای وولف خیر می دهند که از این نکته آگاه بوده است. نوشته است که: «وقتی کتابی بخوانی، ذهن مثل ملخ هواپیمایی است که بر اثر سرعت دیده نمی شود و ناآگاه است.» (یادداشتهای روزانه ۵، ص ۱۵۱) و «آسمان باید مطالعه مدام خستگی ناپذیر آدم باشد. این شیفتگی شدید خلسه آور مرموزی است» قابل قیاس با «پرواز».

سرانجام اینکه، نوشتار زنانه با گونه [ژانر] درگیری بنیادی دارد. تلاش نویسنده زن برای ایجاد صدای «دیگری» عقاید قراردادی را دال بر اینکه شخصیت هستی با ثبات و منسجمی است که می توان رفتارش را پیش بینی و از آن استفاده کرد بی اعتبار می سازد. به همین ترتیب در نامه ها و یادداشتهای وولف با نمایش با شکوه مدامی از آدمهایی رو به روییم که پدیدار و ناپدید می شوند، تصویرهایی متناقض و پیچیده که طبعاً از دید خویشنی آرزومند و متنوع بیان می شود. وظیفه نویسنده زن برای در بر گرفتن همه چیز از پذیرش ساختارهای سنتی ادبی سر باز می زند؛ هنگامی که حتی تجربی ترین داستانهای وولف دقت ترکیب بندی را می نمایند، یادداشتهای و نامه هایش به آن درجه پایند نیستند. تجربه خواندن به غوطه زدن شبیه است: در خاطرات، احساسات، نقشه ها، برق بصیرت، پرسشها و افکار غوطه می زنیم - «زندگی به راه خود می رود.» بنابراین یادداشتهای و نامه ها چون نوشتاری جلوه گر می شوند که از نظم تصنعی و استادانه بری اند، تا به جای آن «متن زندگی روزمره» را در بر بگیرند.

وولف هنگام بازخوانی یادداشتهای خود می گوید: «نوشته باید مبتنی بر فرم باشد.» (یادداشتهای روزانه ۲، ص ۳۲۱) و هر چند به فکر بود که آزادی نهفته در یادداشتهای و نامه نگاری را به داستان و نقدش انتقال دهد، سانسور در او قوی بود. مثلاً نقشه اش برای نوشتن سالها و «در بر گرفتن همه چیز» برای هر صفحه نوشتن و بازنویسی دردناکی را سبب شد (یادداشتهای روزانه ۴، ص ۱۲۹) حال آنکه یادداشتهای و نامه هایش از چنین مرورهایی بی نیاز بودند. با اینحال سایه سانسور اینجا هم تهدیدآمیز است. وولف بارها خود را از بابت کیفیت حقیر نامه ها سرزنش کرده است. به اما و ون گله کرد: «این نوشتن سر زنده است.» و به ویتا سکویل وست گفت: «اگر می توانستم از نامه هایم پیش نویس می نوشتم و ترو تمیز و فشرده شان می کردم.» اصرار می ورزد که «این یادداشت نوشتن نوشتار به حساب نمی آید.» و یک وزن درونی ناپرداخته به دنبال این تفسیر می آید: «اگر می نوشتم، ناگزیر بودم یا دروغها را جا به جا کنم یا چشمها را.»^{۲۰} این موضوع ما را به تجاوز به حریم باز می گرداند و در زیبای شناسی دیگری را به روی ما می گشاید که هلن سو مطرح کرده است. شاید احساس کنیم که حق با وولف است که بسیاری از نامه هایش براستی ملال آور است و غوطه زدن در هر مدخل یادداشتهایش کاری است کارستان. ظاهراً پاسخ اینجاست که باید آنها را به طرز جدیدی خواند و از بعضیها چشم پوشید و آنهایی را خواند که به علایق و نیاز ما جواب می دهند.

آواز دنیای واقعی (یاد ۳، ص ۲۶۰)

وولف در اولین یادداشتهایش نوشت:

سایه نوعی فرم که یادداشت می‌تواند به آن دست یابد پیشاپیش من پدیدار شده است. لابد در طول زمان آموخته‌ام که از این دستمایه پراکنده و بادآورده زندگی چه می‌توان ساخت؛ و استفاده دیگری غیر از آنچه برای خود داشته از آن فراهم آورد، یعنی همان کاری که آگاهانه و با وسواس زیاد در داستان می‌کنیم.

(یادداشتهای روزانه ۱، ص ۲۶۶)

در عین اینکه نه یادداشتهای با معیارهای دقیق و ولف منطق بود و نه نامه‌ها و به همین دلیل او نمی‌خواست همه آنها منتشر شوند، عقیده من این است که در پرتو نظریه‌های پست مدرن می‌توانند بار آور باشند. با در بر گرفتن بی‌نظمی و سیلان زندگی واقعی و وفاداری به آن، هم تفاله‌ها در آن است و هم شعر - وِر وِر و ترانه - و سمت‌گیری آن به سوی کمال فرم تازه‌ای در نوشتن است که ویرجینیا وولف در تمام دوره نویسنده‌گی در پی آن بود.

یادداشتهای:

۱. این نکته بویژه قابل ذکر است که مدارک نشان می‌دهد وولف چند روز پیش موفقیت نهایی باز هم دست به خودکشی زده بود. (نا ۶، صص ۹۱ - ۴۸۹).

۲. مثلاً برای نمونه به تفسیرش از اعتصاب عمومی ۱۹۲۶ نگاه کنید: «به نظرم وقتی این کتاب را می‌خوانم باید از همه صفحه‌هایی که به اعتصاب اختصاص داده شده صرف‌نظر کنم. در آن فصل ملال آور کهنه خواهم گفت. هیجان درباره آنچه واقعیت خوانده می‌شود همیشه به طرزی ناگفتنی گذراست.» (یاد ۳، ص ۸۵).

۳. یاد ۴، ص ۳۳۸. مثال دیگر عموزاده‌اش، هری استیون، است که بازی و سوسه‌آمیزش با «جاگوی جیبی بزرگی» در شخصیت پیترواش در خانم دالووی جلوه می‌کند. (یاد ۱، ص ۱۵۱).

۴. مثلاً یادداشتهای و نامه‌ها هم اشتیاق وولف را به داشتن بچه نشان می‌دهند و هم نظرش را نسبت به مادر شدن که آن را «ویرانگر و محدود کننده» می‌داند. (یاد ۳، صص ۲۴۱ و ۲۵۴؛ یاد ۵، ص ۱۰۶ و نا ۳، ص ۳۶۶).

۵. قابل ذکر است که وولف در یادداشتهایش به رابطه متغییری که با طرف گیرنده نامه برحسب تغییر اوضاع و دریافتهاش دارد اشاره می‌کند. (یاد ۱، صص ۱۲۱ و ۲۳۵).

۶. یاد ۴، ص ۹۷، همچنین نگاه کنید به تفسیرهایش خطاب به اتل اسمیت: «چقدر راز نوشتن بیزارم و بیهودگی همه مراودات انسانی هرگز به نظرم عظیم‌تر از این نبوده است.» (نا ۴، ص ۳۸۲) و به ویتا سکویل وست: «این نامه نوشتنها چه مگری است.» (نا ۶، ص ۲۲۵).

۷. «مشکل نوشتن نامه از یک لحاظ این است که ناچاری خیلی ساده بنویسی و جرئت نداری بر فجایع کوچکی که برایت اهمیت بسیار دارد تأکید کنی؛ و ناچاری یک جور شخصیت غیرواقعی به خودت بدهی؛ که مثلاً وقتی برای تو که ۱۱ سال ندیده است بناگزریر بدل به بذله‌گویی می‌شود. به نظرم خوشرویی نقاب

مناسبی است.» (نا ۳، ص ۱۳۶).

۸. نا ۶، ص ۳۱۱؛ همچنین نگاه کنید به وصف وولف: «شاید درخشان‌ترین» نامه‌های خودش که «سرشار است از آبروریزی، رازگویی، ملامت خود، پشیمانی، مکاشفه، همراه طرح‌های شخصیتها» (نا ۴، ص ۳۰۸) و تعبیرش برای ر. س. تریولین که از آنچه در نامه‌های منتشر شده او لذت می‌برد این است که بتواند: «شخصیت نویسنده، طنز خاص و ویژگی منحصر به فرد ذهن او را دنبال کند.» (نا ۶، ص ۳۴۸).

۹. مثلاً در دوره‌ای از دسامبر ۱۸۹۷ تا اوت ۱۸۹۹ یادداشتهای روزانه‌ای موجود نیست و دفتر یادداشتی که وولف در آن از سفر فرانسه نوشته گم شده است (یاد ۵، ص ۲۱۹). حذف‌های یادداشتهای روزانه بعد غالباً ناشی از بیماری است.

۱۰. وولف گاهی در ته دفتر یادداشتی قدیمی می‌نوشت و توالی را رعایت نمی‌کرد.

۱۱. نا ۶، ص ۲۷۲، همچنین به تفسیرش برای اتولاین مدرل: «فقط مشتاقم که همه به خاطر ادبیات تصویر حقیقی ارائه بدهیم.» (نا ۶، ص ۵۱۱).

۱۲. یاد ۳، ص ۲۰۹. جستجوی او در تلاشش برای یافتن عنوان تازه‌ای برای رُمانهایش منعکس می‌شود. «فکری دارم که نام تازه‌ای برای رمانهایم ابداع کنم که جانشین «رمان» شود. یک اسم تازه... اما چی؟» (یاد ۳، ص ۳۴) و...

۱۳. نا ۴، ص ۲۱۱... که در آنها موثرترین نامه‌ها را این طور وصف می‌کند: «پرتاب شدن موجی سرشار از زندگی، از دریای واقعی، با خرچنگها و ماسه.»

۱۴. نگاه کنید به تفسیر وولف درباره نقشه‌اش برای نوشتن اتاق جیکوب - اولین رُمان تجربی اش - که باید «همه چیز، همه چیز را در بر بگیرد.» (یاد ۲، ص ۱۳).

۱۵. به همین ترتیب وولف به کلایو بل خیر داد که آنچه امیدوار بود به نوشته‌اش بدهد «احساس جاری بودن آب» بود. (نا ۱، ص ۳۰۸)؛ ذهن نوشتاری را به «پاتیلی» تشبیه کرد که در پیش از آنکه سر ریز کند و خشک و سفت شود باید با غنای فراوان تا آنجا که ممکن است بجوشد. (یاد ۴، ص ۹۶)؛ و جایی نوشت که موجها «سرزنده است، چون چیزی را که می‌خواستیم بگویم، در هم نشکسته است.» (یاد ۳، ص ۲۹۸).

۱۶. یاد ۴، ص ۲۸۹. همچنین نگاه کنید به تفسیرش: «فکر می‌کنم نوشتار، نوشتار من، گونه‌ای وسیله ارتباطی است.» (یاد ۵، ص ۱۰۱).

۱۷. یاد ۵، ص ۱۳۵، نقل قول از میان پرده است.

۱۸. یاد ۴، ص ۳۰۶. به کار بردن کلمه «معماری» از طرف وولف در این قسمت جالب است و تفسیرش را در جای دیگر منعکس می‌کند که مرور و صیقل دادن کار از نظر او «صنعت من است، نه خلاقیت.» (یاد ۵، ص ۴).

۱۹. یاد ۱، ص ۲۶۶، همچنین نگاه کنید به محکوم کردن «جانش» به خاطر «به قالب زدن همه این داورها و

گفته‌ها وقتی که کنار آتش نشسته است؛ من این طور دوست ندارم، این دست دوم است، عامیانه است؛ این
فشنگی و بی‌ریایی و غیره. و جانم از کجا بدانند؟» (یاد ۲، ص ۲۳۶).

۲۰. یاد ۵، صص ۷-۲۵۶، همچنین نگاه کنید به این نکته که وولف می‌گوید چطور حتی وقتی نمی‌نویسد
«ذهنم | در غیاب من | سخت در کار مرتب کردن، حک و اصلاح، مطرح کردن و حذف کردن است.» (یاد ۴،
ص ۱۰۰).

